



بازنمود استمرار فرهنگ راهبردی ایران در ساخت و

بنیان سیاست منطقه‌ای جمهوری اسلامی*



علیرضا مسعود** - دکتر مهدی ذاکریان***

دکتر عبدالعلی قوام**** - دکتر حمید احمدی*****

چکیده

فرهنگ راهبردی در اکثر موارد در رابطه با مولفه‌هایی است که ارتباط گسترده‌ای را با روش جنگی مختص به یک کشور داشته باشد اما فرهنگ راهبردی، گستره‌ای وسیع‌تر را پوشش خواهد داد. در زمانه‌ای که بسیاری از تحلیلگران از ایجاد گسست در تاثیرگذاری مولفه‌های فرهنگ راهبردی ایران در دوره جمهوری اسلامی سخن می‌گویند می‌توان پیوسته‌هایی نه چندان کم را نیز مشاهده نمود. سوال این است که پیوسته‌های فرهنگ راهبردی ایران چگونه بر ساخت سیاست منطقه‌ای در دوره جمهوری اسلامی تاثیر گذاشته است؟ نتیجه کلی مقاله که با اتخاذ روش گفتمانی و تاریخی-تطبیقی و به کارگیری نظریه تحلیل گفتمان و سازه‌انگاری بدست آمده، نشان می‌دهد که گفتمان جمهوری اسلامی منجر به تغییر دال مرکزی گفتمان حاکم بر ایران شد اما در عین حال، تاثیر بازتولید مولفه‌های فرهنگ راهبردی، در کنار سه متغیر کلان تاثیرگذار دیگر، منجر به بازتولید بنیان و سیاست‌هایی مشابه در قبال کشورها و نظم و نظام منطقه‌ای شده است. از این منظر هدف پژوهش آن است که نشان دهد برخی از سیاست‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی، بیش از آنکه با نوع حکومت مسلط در ایران مرتبط باشند، تحت تاثیر بازتولید مولفه‌های فرهنگ راهبردی ایران، مانند «تجربه ابرقدرت و امپراتوری بودن ایران»، «تنهایی تاریخی»، «محصور بودن میان دشمنان»، «نبرد دائمی خیر و شر»، «حضور در نظم ناعادلانه جهانی و قربانی بودن» و مواردی

* این مقاله برگرفته از رساله دکتری علیرضا مسعود با عنوان «فراز و فرود جایگاه فرهنگی ایران در عرصه روابط بین‌الملل» با راهنمایی دکتر مهدی ذاکریان است.

** دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

*** نویسنده مسئول، دانشیار دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی،

تهران، ایران / ایمیل: m-zakerian@srbiau.ac.ir

**** استاد دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی.

***** استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران.

از این دست قرار دارند. بدین معنا که بستر و بنیان آنها را بازتولید فرهنگ راهبردی ایران تشکیل داده اما جهت و صورت ظاهری و به‌طور خلاصه نحوه کاربرد آنها، ارتباطی عمیق با دال مرکزی گفتمان حاکم بر ایران دارد.

کلیدواژگان

فرهنگ راهبردی ایران، سیاست منطقه‌ای، امپراتوری‌بودگی، نظم منطقه‌ای، سازه‌نگاری.

مقدمه

سقوط حکومت پهلوی و آغاز حکومت جمهوری اسلامی، برگ تازه‌ای در تحولات ایران در طول تاریخ کهن خود محسوب می‌شود. حکومت و گفتمان جمهوری اسلامی هم گسست است و هم پیوست. بدین معنا که هم گسست‌هایی را در مشی و نقش پیشین «ایران» ایجاد نمود که آثار و تبعات خود را در تمام حوزه‌های حکومتی و جامعه، هم در داخل کشور و هم در خارج از آن، نشان داد و هم در عین حال، دارای پیوست‌هایی با دوره‌های پیشین است که نشان از بازتولید و تاثیر مولفه‌های فرهنگی-تمدنی ایران، همراه با تاثیر مولفه‌هایی ثابت (مانند ژئوپولیتیک)، بر روی آن دارد. از این منظر، جمهوری اسلامی، بالاخص پس از تفوق گفتمان مورد نظر انقلابیون با دال مرکزی «اسلام‌گرایی»، نمونه‌ای کم‌نظیر از تغییر بنیادین در گفتمان حاکم بر ایران محسوب می‌شود که در عین حال که گسست است، پیوست نیز هست. باور به وجود استمرار در گفتمان حاکم بعد از انقلاب اسلامی منجر به پذیرش این موضوع خواهد شد که گفتمان‌های حاکم بر ایران، ارتباط نزدیکی را با سیر تحول و تطور تجربیات عمیق تاریخی و به‌طور کلی فرهنگ راهبردی کشور دارد و از این منظر نمی‌تواند در فضایی جدا از بررسی‌های تاریخی و تاثیر فرهنگ راهبردی ایران، مورد بررسی قرار گیرد. از همین روی برای پاسخ به سوال پژوهش مبنی بر چگونگی تاثیر پیوست‌های فرهنگ راهبردی ایران بر بنیان سیاست منطقه‌ای جمهوری اسلامی، روش گفتمانی همراه با تاریخی-تطبیقی، اتخاذ شده است. این همان موضوعی است که برخی از پژوهشگران در راستای استفاده درست از این روش، بر آن تاکید داشته‌اند (Car, 1967: ۵۴) و

متأسفانه در بسیاری از پژوهش‌های تاریخی در روابط بین‌الملل، نادیده گرفته شده است. نظریه مورد استفاده در این پژوهش نیز تلفیقی از جامعه‌شناسی تاریخی و تحلیل گفتمان خواهد بود و از این رهگذر است که می‌توان فرضیه پژوهش مبنی بر بازتولید برخی از عوامل فرهنگ راهبردی در دوره‌های مختلف تاریخی در ایران و همچنین تاثیر آن بر روی شکل‌گیری سیاست‌های منطقه‌ای مشابه، علیرغم تغییر در بنیادین‌ترین عوامل گفتمان حاکم بر ایران در دوره پس از پیروزی انقلاب اسلامی (به‌طور اخص دال مرکزی اسلام‌گرایی) را مورد آزمون قرار داد.

هدف از این مقاله آن است که برخلاف نظر بسیاری از تحلیلگران که جمهوری اسلامی را «بازیگری نامتعارف» دانسته و دوره جمهوری اسلامی را نیز گسستی در بازتولید فرهنگ راهبردی ایران می‌دانند نشان دهد که این دوره در عین گسست، پیوست‌های نه چندان کمی را نیز دارا است و خود را در ساخت و بنیان سیاست‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که در کشاکش میان دال مرکزی گفتمان حاکم بر ایران و بازتولید فرهنگ راهبردی آن قرار دارد. سازمان مقاله نیز بدین ترتیب خواهد بود که پس از ذکر مقدمه و پیشینه پژوهش، قدری در رابطه با چارچوب نظری و پس از آن در رابطه با پیش‌زمینه تاریخی موضوع سخن خواهد رفت و به ترتیب با بررسی فرضیه و مورد آزمون قرار دادن آن، بازنمودهای گسست و پیوست در سیاست‌گذاری‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی مشخص شده و در خاتمه نیز پس از آزمون فرضیه، نتیجه‌گیری کوتاهی از مباحث عنوان شده انجام خواهد گرفت.

۱- پیشینه پژوهش

یکی از آثاری که در زمینه موضوع این مقاله می‌توان به آن اشاره داشت، کتاب مایکل ایزنستاد با عنوان «فرهنگ راهبردی جمهوری اسلامی ایران» است (Eisenstadt, 2015). نویسنده در این کتاب تلاش کرده است تا سیاست‌های منطقه‌ای و همچنین رفتار جمهوری اسلامی را از رهگذر فرهنگ راهبردی ایران نشان دهد اما به دلیل عدم آگاهی عمیق و تاریخی از سیر تحول و تطور مولفه‌های فرهنگ راهبردی ایران، تحلیل خود را به‌نحوی انجام داده است که تطابق چندانی با سیر تحول و بستر تاریخی ایران ندارد اگرچه در این مسیر توانسته برخی از موارد بازتولید شده را نیز به‌درستی تحلیل نماید. مقاله حاضر تلاش کرده است تا با بررسی و ریشه‌یابی دقیق‌تر، تاثیر عوامل فرهنگ راهبردی ایران و بازتولید آنها در سیاست‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی را به‌نحوی دقیق‌تر نشان دهد.

اثر دیگری که در این رابطه، مقاله «تاثیر فرهنگ ملی بر سیاست خارجی: مورد جمهوری اسلامی» نوشته احمد نقیب‌زاده است (Naghibzadeh, 1999: 637-650). در این مقاله نیز همچنان شاهد جدایی میان مولفه‌های تشیع و ایران باستان بوده و تلفیق و بازتولید آن در طول تاریخ، به‌نحوی موثر و تاثیرگذار، مورد بررسی قرار نگرفته است. از همین روی، بازتولید و سیر تحول و تطور مواردی مانند «آرمانشهرگرایی»، «تقدیرگرایی» و یا «ابرقدرتی» در آن مقاله تاثیر و نشان چندانی در سیاست‌های جمهوری اسلامی ندارد. این مقاله اگرچه به‌خوبی توانسته بسیاری از شاخص‌های فرهنگی ایران را شناسایی نموده و در حوزه‌ها و لایه‌های متعدد، نشانه‌هایی از بازتولید آنها را نشان دهد اما لایه‌های عمیق‌تر و متغیرهای پنهان‌تر، از تحلیل و بررسی غافل

¹. Michael Eisenstadt

مانده‌اند. تفاوت بررسی‌های انجام شده در مقاله مذکور با مقاله کنونی در همین نکات نهفته است. مورد دیگر، کتاب دیلیپ هیرو با عنوان «جنگ سرد در جهان اسلام» است (Hiro, 2018). این کتاب به بررسی تنش‌ها میان ایران و عربستان سعودی بر سر تفوق منطقه‌ای پرداخته اما آن را تنها در زمینه عوامل مادی و نهایتاً رقابت میان شیعه و سنی مطرح کرده در صورتی که تاثیر فرهنگ راهبردی بر روی سیاست‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی، تاثیری عمیق‌تر و بسیط‌تر از آن چیزی است که هیرو مدنظر داشته است. هیرو هرچند که بررسی‌های خود را بر اساس مولفه‌های نه چندان عمیق، بسیار خوب انجام داده است اما نکته قابل توجه این است که موضوع مورد نظر وی دارای ریشه‌هایی بسیار عمیق‌تر و پنهان‌تر است که هیرو از شناسایی آنها غافل مانده است و در این مقاله به بررسی برخی از این موارد پرداخته شده است.

مورد دیگری که می‌توان به آن اشاره داشت، مقاله محمد جواد ظریف و مهدی سجادیه با عنوان «صورت‌بندی گفتمان مصلحت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی» است (Zarif and Sajadieh, 2014: 103-143). نویسندگان در این مقاله تلاش کرده‌اند که به نوعی گفتمانی تحت عنوان «گفتمان مصلحت» را در فضای تصمیم‌گیری سیاست خارجی و بین‌الملل جمهوری اسلامی، معرفی و تشریح نمایند. بخش زیادی از مقاله در ارتباط با مفهوم «فقه المصلحه» و ارتباط آن با نحوه تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی و نوع ادراک برآمده از این فضا در ذهن و ضمیر بازیگران و تصمیم‌گیران حکومتی است. همانگونه که مشخص است، این مقاله نیز تاثیر و سیر تطور و تحول فرهنگ راهبردی ایران و نقش و تاثیر مولفه‌های آن در ساخت و جهت‌گیری سیاست خارجی، منطقه و بین‌المللی جمهوری اسلامی را مورد بررسی قرار نداده است.

مقاله‌ای دیگر، مقاله «منابع ملی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران» است (Dehghani Firouzabadi, 2009: 227-246). دهقانی فیروزآبادی در این مقاله از متغیرهای فرهنگی ایران نیز نام برده و ارزش‌های ملی و خصوصیات مثبت و منفی ایرانیان را نیز مورد بررسی قرار داده است. برخی موارد ذکر شده در این مقاله به‌خوبی صورت‌بندی شده است اما نکته قابل توجه این است که بسیاری از متغیرها و مولفه‌های اشاره شده توسط او، در زمره مولفه‌های فرهنگ راهبردی ایران قرار ندارند بلکه متغیرهای وارد شده از فضای بیرونی و غیرمنطبق با فرهنگ راهبردی ایران به ساحت گفتمان جمهوری اسلامی محسوب می‌شوند. مقاله حاضر نشان خواهد داد که بازتولید مولفه‌های فرهنگ راهبردی ایران، چگونه بر برخی از سیاست‌ها، جهت‌گیری‌ها و ادراک جمهوری اسلامی در قبال نظم و نظام منطقه‌ای، تاثیرگذار بوده است.

¹. Dilip Hiro

۲- مبانی نظری

همان گونه که عنوان شد، مبانی نظری این مقاله را دو نظریه تحلیل گفتمان و سازه‌انگاری تشکیل داده است. تحلیل گفتمان، رویکردی واحد و دارای تعریفی واحد و مورد اجماع از سوی پژوهشگران حوزه تحلیل گفتمان نبوده و از همین منظر، می‌توان تعاریفی متفاوت با رویکردها و کارکردهای متفاوت را در این رابطه شاهد بود. از این منظر، این نوشتار از نظریه تحلیل گفتمان متعلق به ارنستو لاکلاو و شانتال موف استفاده کرده است. در کلی‌ترین حالت می‌توان عنوان نمود که نظریه تحلیل گفتمان در تلاش است تا نشان دهد که معانی تثبیت شده برای دال‌های هر گفتمان، تثبیتی همیشگی و دائم نداشته و همواره در حالتی قرار دارند که می‌توانند با تعاریفی دیگر، جایگزین شوند. بنابراین، کل حوزه اجتماعی شبکه‌ای از فرایندها به‌شمار می‌آیند که معنا درون آن خلق می‌شود. اگر گفتمان از طریق تثبیت معانی حول گره‌گاه‌های خاصی شکل می‌گیرد، «به حاشیه راندن معانی مختلفی که دقایق مورد نظر می‌توانستند داشته باشند، نیز انجام پذیرفته است تا امکان شکل‌گیری گفتمانی خاص، مهیا شود» (Laclau and Mouffe, 1985: 112). از این منظر، عنوان می‌شود که بسیاری از عناصر معنابخش در تعریف هویت، معنای خود را در مرزبندی با «دیگری»، کسب می‌نمایند و «این امر، از طریق پیوند دادن دال‌ها در قالب زنجیره‌های هم‌ارزی انجام می‌گیرد که هویت را براساس نسبت آن با دیگران، ایجاد می‌کند» (Jorgensen and Phillips, 2013: 82) و نشان می‌دهد که یک مولفه هویتی یا چه چیزهایی هم‌ارز یا معادل و یا متفاوت است. از سوی دیگر، بنیان‌های نظریه سازه‌انگاری نیز در ارتباطی تنگاتنگ با نظریه تحلیل گفتمان قرار دارد. پررنگ شدن نقش ایده‌ها، انگاره‌ها، فرهنگ و مواردی از این دست، در همین چارچوب قابل بررسی و تحلیل خواهد بود. «نظریه اجتماعی مبتنی بر معنا این است که اقدامات افراد نسبت به امور و سایر افراد، بر حسب معنا و انگاره‌هایی است که آن امور یا افراد در ذهن فرد دارد» (Blumer, 1969: 2).

الکساندر ونت در همین راستا عنوان کرده است که «توانمندی‌های مادی اهمیت دارند اما می‌توان به شکلی فرهنگی‌تر در مورد مفهوم ساختار اندیشید و با تاکید بر بعد فرهنگی ساختار به امکانات جدید برای تغییر رسید» (Moshirzadeh, 2012: 326). اگرچه ونت، نظریه خود را در رابطه با سطح تحلیل نظام بین‌الملل بنیان گذاشته و استفاده از آن در راستای تحلیل سیاست خارجی یک کشور را دارای مشکلاتی چندی عنوان کرده است اما کارهای متعددی را می‌توان از سوی نظریه‌پردازان و تحلیلگران سازه‌انگار مشاهده نمود که از نظریه ونت در رابطه با تحلیل سیاست خارجی دولت‌ها نیز استفاده کرده و انطباق آن با سطح تحلیل میانی یا خرد را نیز بدون اشکال عنوان کرده‌اند. بدین ترتیب، سازه‌انگاران بر این باور هستند که بدون بررسی نقش و تاثیر

¹. Chains of Equivalence

مولفه‌های فرهنگی در سیاستگذاری و همچنین ادراک بازیگران نظام بین‌الملل، نمی‌توان درک درستی را از بینش و کنش آنها بدست آورد. بنابراین، بازیگران در رابطه‌ای دیالکتیکی با مولفه‌های فرهنگی جامعه خود قرار داشته و ضمن آنکه با استفاده از این مولفه‌ها، جهان پیرامون خود را ادراک می‌کنند و می‌سازند، ادراک و ساخت جهان نیز بر مولفه‌های فرهنگی تاثیر گذار بر ذهن و ضمیر آنها تاثیری بسزا دارد. یکی از ابزارهای اصلی برای تبیین چنین اموری، استفاده از نظریه تحلیل گفتمان خواهد بود. ترکیب این دو نظریه در این نوشتار می‌تواند نشان‌دهنده آن باشد که گفتمان حاکم بر ایران در دوره پس از انقلاب، گفتمانی متشکل از عناصر ثابت، متغیر و همچنین بیرونی است که توانسته معانی خاص خود را تثبیت کرده و این گفتمان را برپا نماید اما این مساله لزوماً به معنای آن نیست که بهترین تعاریف و مفصل‌بندی‌های ممکن در این امر رخ داده است. با استفاده از این امر، می‌توان گسست‌های رخ داده در دوران جمهوری اسلامی را توضیح و پیوست‌های آن را نیز، با تلفیقی از تحلیل گفتمان و سازه‌انگاری تحلیل نمود.

۳- تاریخچه فرهنگ راهبردی در ایران

بحث فرهنگ راهبردی ایران، بحثی است که قدمتی به درازای تاریخ دارد. سارا ساوانت^۱ «سنت» و «خاطره» را دو مولفه اصلی در استمرار و تاثیر عوامل هویتی و فرهنگی ایران در دوره‌های انتقال خود دانسته که «نقش مهمی را برای ایرانیان در استمرار هویت ملی آنان، بازی کرده‌اند» (Savant, 2013: 24). اما این دو عامل اگرچه نقشی مهم را در طول دوران برعهده داشته‌اند اما عامل اصلی و بنیادین نبودند بلکه بر بستری چند لایه قرار داشتند که بسیاری از تحلیلگران غربی از درک و تحلیل آن غفلت ورزیده‌اند. بررسی جامعه، فرهنگ و تمدن ایران و تاثیر آن بر روی سیاستگذاری‌های حکومت‌های متفاوت ملی در ایران نشان‌دهنده آن است که برخی از سیاست‌ها، نوع نگاه، ادراک و مواردی از این دست، در طول زمانی نه چندان کوتاه ثابت باقی مانده است که می‌توان آن را به نقش انتقال کهن‌الگوها^۲ از ضمیر ناخودآگاه به خودآگاه جمعی و تاثیر و بازتولید مستمر فرهنگ راهبردی در جامعه ایرانی و به تبع آن، سیاستگذاری‌های این مرز و بوم مرتبط دانست. سیر این بازتولید و تاثیرگذاری را می‌توان از دوره ساسانیان تا به امروز رهگیری و هویدا نمود. استمرار برخی از ادراکات جامعه ایران از فضای بیرونی و خارجی خود از دوره پیش و پس از اسلام تا دوران کنونی شباهت‌های نه چندان کمی دارد، به گونه‌ای که عدم شناخت این ریشه‌ها منجر به عدم شناخت ریشه کنش‌های کنونی خواهد شد. «ولی اگر سیاستمداران به‌طور کامل به تاریخ و تحولات گذشته اشراف داشته باشند به روشنی می‌توانند دلایل تاریخی وقایع

¹. Sarah Savant

². Archetypes

کنونی را استنتاج کنند» (Ahmadi and Zargar, 2019: 61). در طول نوشتار به ذکر مثال‌هایی در راستای نشان دادن این تشابه‌ها میان حکومت جمهوری اسلامی و پهلوی دوم پرداخته خواهد شد و به همین منوال می‌توان شباهت‌هایی را نیز در دوره‌های دورتر، مشاهده و بررسی نمود. ریشه‌یابی این نوع ادراک از فضای بیرونی کشور می‌تواند بسیار کهن‌تر از آن چیزی باشد که برخی از تحلیلگران به آن اشاره کرده‌اند نکته قابل توجه این است که این عوامل، تاثیری بسزا بر سیاست‌های خارجی، منطقه‌ای و بین‌المللی ایران داشته است که در هر دوره، خود را متناسب با دال مرکزی گفتمان حاکم بر کشور بازتولید می‌نماید اما کنه و بستر آن‌ها، تقریباً ریشه‌هایی مشابه دارد.

۴- سیاست منطقه‌ای جمهوری اسلامی و فرهنگ راهبردی ایران

به‌طور کلی می‌توان عنوان کرد که در راستای شکل‌گیری و اجرای سیاست خارجی، سه سطح وجود دارد که باید مورد بررسی قرار گیرد: «۱- سطح تصمیم‌گیر: به معنای آنکه فارغ از تاثیر و نفوذ بیشتر کدام نهاد یا فرد در تصمیم‌گیری باید مشخص شود که این تصمیمات بر چه اساس و پایه و منطقی اتخاذ می‌شوند؟ ۲- سطح ساختار تصمیم‌گیری: نوع ساختار تصمیم‌گیری و سلسله‌مراتب نهادها و ... به چه صورت است؟ ۳- لایه بیرونی تصمیمات: بررسی رویکرد و جهت‌گیری‌ها در قبال حوزه بیرونی در قالب بررسی الگوها و ریشه‌های دوستی و دشمنی» (Soleymani and Dehghani Firouzabadi, 2015: 75-76). برخی از پژوهشگران بر این باور هستند که «پنج نوع متغیر در تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری در حوزه خارجی تاثیرگذار است که عبارت هستند از: ۱- متغیرهای فردی ۲- متغیرهای نقش‌گرایانه ۳- متغیرهای دیوانسالارانه ۴- متغیرهای ملی ۵- متغیرهای نظام‌گرایانه» (Maleki, 2003: 93). از سوی دیگر، نهادهای متعددی نیز در ساخت سیاست خارجی جمهوری اسلامی دخیل هستند که می‌توان از بیت رهبری تا دولت و قوه قضاییه و نهادهای امنیتی را در این امر دخیل دانست. ملکی در رابطه با فرایند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی معتقد است که عواملی مانند «۱- ایدئولوژی ۲- عوامل جغرافیایی ۳- عوامل اجتماعی- انسانی ۴- عوامل سیاسی ۵- عوامل اقتصادی ۶- عوامل نظامی» در ساخت سیاست خارجی و جهت‌گیری‌های آن، نقش دارند (Malek, 2003: 98-99).

حال می‌توان جایگاه و نقش فرهنگ راهبردی در ساخت سیاست خارجی و منطقه‌ای جمهوری اسلامی را با توجه به موارد فوق، مشخص و تحلیل نمود. به نظر می‌رسد که فرهنگ راهبردی ایران، در «سطح تصمیم‌گیر»، بیشترین تاثیر را داشته و در درجه بعد، در سطح سوم، «لایه بیرونی تصمیمات»، خود را نشان خواهد داد. فارغ از آنکه دسته‌بندی‌های فوق در رابطه با سطوح و یا عوامل تاثیرگذار در ساخت سیاست خارجی جمهوری اسلامی تا چه حد مورد پذیرش و یا

دقیق باشد، می‌توان به این نتیجه دست یافت که جایگاه ویژه و مستقلی برای فرهنگ راهبردی در نظر گرفته نشده و اساساً استمرار، پیوست و تاثیرگذاری آن نیز نادیده انگاشته شده است. از همین روی، پس از مشخص شدن حدود و ثغور فرهنگ راهبردی ایران و مولفه‌های سازنده آن، باید تاثیر فرهنگ راهبردی ایران در بنیان سیاست‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی تبیین و تحلیل گردد.

۴-۱- فرهنگ راهبردی ایران در دوره جمهوری اسلامی

در تعریف‌های صورت گرفته از فرهنگ راهبردی، غالباً آن را مرتبط با مسائل نظامی و شیوه جنگی یک کشور، می‌دانند اما تعریف‌های متعددی نیز وجود دارد که این مساله را در قالب و قالبی فراخ‌تر نسبت به مسائل نظامی و دفاعی دیده و این عامل را عاملی تاثیرگذار بر سیاست‌گذاری‌های داخلی و خارجی می‌دانند. سوال اصلی در بررسی فرهنگ راهبردی این است که چرا یک سیاست خاص توسط یک دولت دنبال و باقی‌گزینه‌ها از انتخاب دولتمردان حذف یا به حاشیه رانده می‌شوند؟ کارنز لرد^۱ معتقد است که «فرهنگ راهبردی به مثابه یک متغیر نوظهور است که به وسیله موقعیت جغرافیایی یک ملت و نهادها و تجربه تاریخی آن تولید شده و بر ادراک افراد، از شهروندان عادی گرفته تا بلندمرتبه‌ترین دولتمردان، تاثیر گذاشته ... و لزوماً یکسان نخواهد بود» (Lord, 1985: 274). مورگان فارست^۲ نیز معتقد است که «فرهنگ، نقطه کانونی است که به عنوان متغیر مداخله‌کننده میان نظام بین‌الملل و نخبگان عقلایی عمل می‌کند و تلاش دارد بر انتخاب‌های اجرایی آنان تاثیر بگذارد» (Forest, 2003: 120).

فرهنگ راهبردی اما نقشی به غایت پیچیده‌تر و مهم‌تر از موارد ذکر شده، در ذهن و ضمیر بازیگران داشته و باعث می‌شود در هر حالتی، برداشت و نوع نگرش آنان با یکدیگر متفاوت بوده و از این طریق، انتخاب‌های آنان و برون‌دادهای بازی نیز، متفاوت باشد. همان‌گونه که ذکر شد، فرهنگ راهبردی غالباً با روش جنگی و استراتژی‌های دفاعی یک کشور پیوند خورده است و این مساله ناشی از کار اسنایدر^۳ بر روی مفهوم فرهنگ سیاسی و فرهنگ راهبردی و بسط آن به مسائل نظامی است. در سال ۱۹۷۷ جک اسنایدر با به‌کارگیری این مفهوم، به بررسی و تفسیر استراتژی نظامی شوروی پرداخت و «از همان زمان ارتباط این دو مساله با یکدیگر به امری غالب بدل شد» (Lantis, 2002: 90). «عقاید، احساسات، تجربیات تاریخی، ترس‌ها و آرزوها، جنبه‌های غیرقابل مشاهده هر فرهنگ راهبردی هستند که هسته مرکزی و ارزش‌های اصلی فرهنگ

¹. Way of War

². Carnes Lord

³. Morgan Forest

⁴. Jack Snyder

راهبردی را شکل می‌دهند» (8: Vasilis, 2009). همان‌گونه که بوث^۱ نیز مطرح می‌کند: «تصمیم‌گیری فارغ از بستر فرهنگی نمی‌تواند وجود مستقلی داشته باشد چراکه تجربیات گذشته، رفتار راهبردی کنونی را شکل می‌دهد» (123: Booth, 1990). جین جانسون^۲ و کری کاجنر^۳ نیز فرهنگ راهبردی را به عنوان «عقاید مشترک، باورها و شیوه‌های رفتاری که برآمده از تجربیات مشترک و روایات پذیرفته شده است، دانسته‌اند که باعث شکل دادن به هویت جمعی است ... این موضوع ممکن است تابع تجربیات مشترک تاریخی، شرایط ژئواستراتژیک، مفصل‌بندی هویت ملی نخبگان و حتی افسانه‌ها و اسطوره‌های ملی باشد» (468: Lantis, 2009).

در این میان، پیتز کاتزنشتاین به نکته‌ای دقیق اشاره می‌نماید که تفاوت میان فرهنگ راهبردی کشورهایی مانند ایران که تجربه ابرقدرتی و امپراتوری در جهان را دارند را با دیگر کشورها مشخص می‌نماید. «دولت‌های آسیایی که از تاریخ طولانی و امپراتوری‌های جهانی، پادشاهی‌های منطقه‌ای و ... تاثیر پذیرفته‌اند، با تصویر متعارفی که از دولت‌های یکپارچه و عقلایی ارائه می‌شود بسیار فرق دارند ... هویت‌های ملی دولت‌ها، جایگاه تعیین‌کننده‌ای برای فهم سیاست دارند و نمی‌توان برداشتی قیاسی در مورد آنها ارائه داد. این هویت‌ها باید از منظری تجربی در وضعیت‌های تاریخی عینی مورد پژوهش قرار گیرند» (35-36: Katzenstein, 2011). به نظر می‌رسد تعریف گری از فرهنگ راهبردی، کامل‌ترین و نزدیک‌ترین تعریف به آنچه مقصود این نوشتار از فرهنگ راهبردی است، باشد. گری عنوان می‌نماید که «فرهنگ استراتژیک شامل استمرار ایده‌های اجتماعی منتقل شده، نگرش‌ها، سنت‌ها، عادات ذهنی و روش‌های مرجح در عمل است که کم و بیش مختص یک منطقه جغرافیایی بر اساس تجربیات تاریخی منحصر به فرد، است» (51: Gary, 1999). اما باید توجه داشت، همان‌گونه که کاتزنشتاین نیز عنوان کرده، هنگامی که فرهنگ راهبردی در رابطه با کشورهایی با تمدن کهن مطرح می‌شود که استمرار فرهنگی-تمدنی خود را تا دوران کنونی حفظ کرده‌اند، حالتی بینابین میان «کهن‌الگوها» و مولفه‌های مرسوم فرهنگ راهبردی در جوامع دیگر را خواهد داشت.

ترکیبی پیچیده و تاریخی از «کهن‌الگوها»، «اسطوره‌ها»، «تجربیات عمیق تاریخی»، «انگاره‌ها»، «موقعیت و عوامل ثابت سرزمینی مانند موقعیت ژئواستراتژیک و ژئوپولیتیک»، «مفصل‌بندی هویت ملی نخبگان و گفتمان حاکم بر کشور»، «ادراک تاریخی و عوامل روانی رسوب کرده در ضمیر ناخودآگاه جمعی» و مواردی از این دست، سازنده امری است که نام آن را «فرهنگ

¹. Kenneth Booth

². Jane Johnson

³. Kerry Kachner

⁴. Colin Gray

راهبردی» یک کشور گذاشته‌اند. در رابطه با ایران نیز می‌توان موارد و عواملی را از مولفه‌های فرهنگ راهبردی آن مورد شناسایی قرار داد که بیشترین بازتولید و تاثیر را در طول دوره‌های تاریخی داشته‌اند که منجر به آشکاری و شناسایی شدن آنها شده است. «تصویر ایران به مثابه امپراتوری و ابرقدرت»، «تشیع، نژاد آریایی و خاص‌بودگی»، «تنهایی راهبردی و تاریخی»، «ادراک مبتنی بر محصور بودن میان دشمنان»، «قرار داشتن ایران در مرکزیت جهان»، «ایران به‌مثابه سرزمین آرمانی»، «پشتیبانی خداوند از ایران و پادشاه آن»، «تقدیرگرایی»، «نبرد دائمی میان خیر و شر»، «منجی‌گرایی و تفکرات آخرالزمانی»، «حضور در نظم ناعادلانه جهانی»، «قربانی بودن و تلاش برای برقراری عدالت در جهان»، «بدبینی و بی‌اعتمادی به بیگانگان»، «انسان خدای گونه در قامت ناجی و رهبر ایران»، «فره ایزدی» و موارد متعدد دیگری از این دست را می‌توان در زمره مهم‌ترین مولفه‌های فرهنگ راهبردی ایران قلمداد نمود که در کنار تجربه‌های عمیق تاریخی و ضمیر ناخودآگاه جمعی و ... بر بینش و کنش ایرانیان تاثیرگذار بوده و به تبع آن، در بنیان سیاستگذاری‌های خارجی و منطقه‌ای جمهوری اسلامی نیز خود را نشان داده است. در این میان، می‌توان عنوان کرد که بسیاری از این عوامل، در دوره پس از افول ایران از جایگاه ابرقدرتی در جهان، هدفی را برای ایران ترسیم کرده‌اند که همانا بازگشت و کسب دوباره «جایگاه متناسب» با تاریخ، پیشینه و تمدن کشور در نظم منطقه‌ای و جهانی (فارغ از توانایی و پتانسیل ایران)، بوده است. در این مسیر، نوع نظم منطقه‌ای و جهانی و همچنین توانایی ایران و رفتار بازیگران بیرونی، منجر به تعمیق و تشدید و یا تحدید نقش‌آفرینی و تاثیر عوامل فرهنگ راهبردی ایران در سیاستگذاری‌های خارجی و منطقه‌ای آن شده است. ناگفته هویدا خواهد بود که بازتولید و تاثیر چنین مولفه‌ها و متغیرهایی، در ارتباط نزدیک با دال مرکزی و به‌طور کلی «گفتمان حاکم بر ایران» خواهد بود.

۴-۲- تغییر گفتمان حاکم بر ایران

از همان ابتدای به‌قدرت رسیدن انقلابیون در کشور، جدال میان دو گفتمان متفاوت آغاز شد چراکه این دو، علیرغم مشابهت‌هایی با یکدیگر، در پی آن بودند تا گره‌گاه‌های گفتمانی متفاوتی را مفصل‌بندی نموده، تثبیت معنای آنها را به‌گونه‌ای متفاوت انجام داده و زنجیره هم‌ارزی غیرمشابهی را ایجاد نمایند. شاید مهم‌ترین تفاوت میان این دو گفتمان، دارا بودن دو دال مرکزی متفاوت بود. گفتمان اول، گفتمانی است که با تساهل و تسامح می‌توان نام آن را «گفتمان ملی‌گرایی» گذاشت و تاکید آن بر وجوه ملی بیش از وجوه دیگر بود. در گفتمان رقیب اما وجوه دیگری مورد توجه بود. گفتمان رقیب را می‌توان با نام «گفتمان اسلام‌گرایی» نامید که ارجحیت منافع «امت اسلامی» را بر «منافع ملی»، مد نظر خود قرار داده بود. این شاید مهم‌ترین و تاثیرگذارترین کشاکش و رقابت میان دو گروه از انقلابیون در فردای پیروزی انقلاب اسلامی بود

که سلسله حوادث و راهبردهای آینده کشور را در حوزه داخلی و خارجی دستخوش تحولات خود قرار داد. این کشاکش گفتمانی، که در بسیاری موارد به حوزه عمل نیز کشیده شد، تا زمان سقوط دولت بنی‌صدر پابرجا بود. با سقوط دولت بنی‌صدر است که گفتمان دوم به قدرت و تفوق رسیده و «تا به امروز نیز تمام دولت‌هایی که پس از سقوط بنی‌صدر بر روی کار آمده‌اند، به نوعی ذیل همان گفتمان اسلام‌گرایی محسوب می‌شوند» (Dehghani Firouzabadi, 2014: 22).

با وقوع انقلاب و تغییر در دال مرکزی گفتمان حاکم در ایران و عدم تفکیک معنایی شفاف میان «اسلام‌گرایی» و «اسلام ایرانی»، گسستی مجدد رخ داد که خود را در برخی از سیاست‌های داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی جمهوری اسلامی نشان داده است. «مفصل‌بندی میان عوامل مختلف و ایجاد رابطه میان آنها به شکلی که منجر به تغییر هویت شود، نظامی را ایجاد می‌کند که حاصل این مفصل‌بندی‌ها است» (Laclau and Mouffe, 1985: 105). بدین ترتیب، مفصل‌بندی گفتمان است که می‌تواند هویت مولفه‌ها را تعریف، و به تبع آن، سیاست‌ها و استراتژی‌های تنظیم شده را به سمت مسیر کارآمد یا ناکارآمد و منطبق یا غیرمنطبق با بستر مورد نظر، سوق دهد. عدم تفکیک و تعریف شفاف میان دال مرکزی «اسلام‌گرایی» و «اسلام ایرانی»، همان تعریف و مفصل‌بندی‌ای است که در گفتمان حاکم بر ایران پس از انقلاب اسلامی، ابهام‌ها و عدم انطباق‌هایی را با مولفه‌های فرهنگ راهبردی ایران و سیر تاریخی-تمدنی آن رقم زده است. از سوی دیگر، ورود اندیشه‌های غیرمنطبق با بستر ایران از طریق متفکران و اسلام‌گرایان غیرایرانی به ساحت اندیشه اسلام‌گرایان ایرانی و ورود همان باورها و آرمان‌ها به درون گفتمان حاکم بر ایران پس از انقلاب اسلامی، وجه دیگری است که نتیجه خود را در اعمال سیاست‌هایی غیرمنطبق با فرهنگ راهبردی و سیر تاریخی-تمدنی ایران، نشان داده است.

به عنوان مثال، ورود و تلفیق اندیشه‌های چپ‌گرایانه همراه با اندیشه‌های خلافت‌گرایانه متفکرینی مانند سید قطب، منجر به فاصله گرفتن و ایجاد تضاد با مولفه‌های ملی‌گرای گفتمان ایران و همچنین شکل‌گیری خصومت شدید در سیاست خارجی جمهوری اسلامی با کشورهای غربی شد. بدین ترتیب، این موارد در زمره حوزه گسست‌های گفتمانی و گسست فرهنگ راهبردی ایران دسته‌بندی خواهد شد که نسبتی را با بستر و پیوست فرهنگ راهبردی ایران نداشته و همانگونه که عنوان شد، از حوزه بیرونی وارد ساحت اندیشه متفکران ایرانی شده است. از این منظر، این حوزه، هم گسست است و هم به نوعی ابطال‌پذیری فرضیه نوشتار محسوب می‌شود اما در این میان و در راستای آزمون فرضیه، حوزه‌ای از پیوست فرهنگ راهبردی نیز در سیاست منطقه‌ای جمهوری اسلامی نیز وجود دارد که نقش و تاثیر عوامل فرهنگ راهبردی ایران در سیاست منطقه‌ای جمهوری اسلامی را نشان خواهد داد.

۴-۳- پیوست‌ها و تاثیر فرهنگ راهبردی

پیش از این ذکر شد که مجموعه مولفه‌های فرهنگ راهبردی ایران، نقش و تصویری برای

ایران را ترسیم نموده‌اند که در طول تاریخ، فارغ از توانایی‌های مادی کشور، خود را بازتولید و در سیاست‌گذاری‌های مرتبط با حوزه بیرونی تاثیرگذار بوده‌اند. شاید بتوان عنوان کرد که برجسته‌ترین نقشی که برای ایران تصویر شده، نقش ابرقدرت و یا قدرت بزرگ در منطقه و نظام بین‌الملل است و بخشی از سیاست‌های منطقه‌ای ایران نیز در حکومت‌های ملی مختلف در طول تاریخ، بر اساس همین هدف تنظیم و عملیاتی شده است. این هدف اما متفاوت از منطق واقع‌گرایی و تحت تاثیر بسیار زیاد مولفه‌های فرهنگ راهبردی ایران قرار دارد. در این میان، تجربیات عمیق تاریخی نیز به‌صورتی دیالکتیکی و با برهم‌کنش با مولفه‌های فرهنگ راهبردی ایران، آنها را تشدید و تعمیق نموده و سیاست‌گذاری خارجی‌ای را رقم زده است که نیاز دارد در درجه اول، با به حاشیه رانده شدن توسط قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی مبارزه کرده و از این طریق، تلاش نماید تا جایگاه و کرامت تصویر شده برای خود را کسب نماید. احیای مجدد «امپراتوری فرهنگی - تمدنی ایران» در کنه این تلاش‌ها نهفته است و مجموعه عوامل سازنده فرهنگ راهبردی ایران (که به تعدادی از آنها در سطور پیشین اشاره شد)، حول این هدف خود را بازتولید کرده و بر بنیان سیاست‌گذاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی ایران در دوره‌های مختلف، تاثیری چشمگیر گذاشته‌اند. نکته قابل توجه این است که صورت ظاهری این تاثیرگذاری‌ها، ارتباطی گسترده با دال مرکزی گفتمان حاکم بر ایران داشته و خود را در قالب و صورت همان دال مرکزی نشان خواهند داد اما کنه و بنیان آنها، به‌صورتی مشابه در طول دوران باقی مانده است. به عنوان مثال، همان امری که در دوران پهلوی دوم خود را در «دروازه‌های تمدن بزرگ» بازتولید و ترسیم کرده بود، چون به قالب شیعی و دوران جمهوری اسلامی درآمد خود را در قالب «تمدن نوین اسلامی» و «ام‌القری جهان اسلام» بازتولید نمود.

در طول تاریخ مدرن، تلاش‌های بسیار زیادی در راستای تضعیف و آسیب رساندن به ایران از سوی قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای انجام پذیرفته شده است که ادراک از آن در ارتباط تنگاتنگ با مولفه‌هایی مانند «بدبینی به بیگانگان» یا «حس مستمر قربانی بودن» و مواردی از این دست قرار داشته و تجربیات عمیق تاریخی نیز مانند عهدنامه گلستان و ترکمنچای، جدایی بحرین و مساله مالکیت سه جزیره جنوبی و همچنین جنگ ایران و عراق و ... منجر به تعمیق و تشدید آنها شده است. از همین منظر، ضمیر ناخودآگاه ایرانیان برای مدتی طولانی، مملو از ادراکی است که بر اساس آن «ایران»، محصور میان دشمنان منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است. سویه‌ها و اشارات متعددی را می‌توان در متون باستانی ایران مشاهده و تحلیل نمود که نشان دهنده همین امر است. به عنوان نمونه، شاهنامه مملو از به‌تصویر کشیدن این احساس در میان پادشاهان و قهرمانان ایران است. ذبیح‌الله صفا معتقد است که «دشمنان ایران که در شاهنامه به‌عنوان شر تعریف می‌شوند چهار دسته هستند: ۱- دیوان ۲- تورانیان ۳- رومیان ۴- تازیان» (Safa, 2008: 600). همین

مولفه‌های فرهنگ راهبردی ایران در دوره قاجار، پهلوی اول و همچنین پهلوی دوم نیز خود را در قالب و قالب‌هایی مشابه بازتولید می‌نماید که به عنوان مثال می‌توان به اظهارات پهلوی دوم اشاره نمود. شاه در مصاحبه‌ای با فالاجی^۱ به صراحت عنوان می‌نماید که «ما جز دشمن در مرزهایمان نداریم. تنها عراق نیست که ما را رنج می‌دهد» (Fallaci, 1979: 16). در دوران جمهوری اسلامی نیز همین مولفه خود را به شکلی دیگر بازتولید می‌نماید. نکته قابل توجه این است که این موضوع، ارتباط تنگاتنگی را با بازتولید دیگر مولفه‌های فرهنگ راهبردی از یک سو و سیاست قدرت‌های نظام بین‌الملل در قبال ایران در نظم منطقه‌ای از سوی دیگر، دارد. ورود قدرت‌های فرامنطقه‌ای منجر به شکل‌گیری رقابت‌هایی شد که در بسیاری از مواقع، در راستای تضعیف ایران و جایگاه منطقه‌ای این کشور و تقویت رقبای منطقه‌ای آن بود. تجربه جنگ‌های ایران و روسیه در دوران حکومت قاجاریه و تجزیه بخش‌هایی از ایران زمین، سرآغاز تشدید و تعمیق چنین مولفه‌هایی بود که در ارتباطی نزدیک با دیگر مولفه‌های فرهنگ راهبردی ایران قرار داشت. از این منظر، شاید بی‌منطق و دلیل نباشد اگر عنوان شود که تعمیق و تشدید برخی از مولفه‌های فرهنگ راهبردی ایران تا به امروز، ناشی از به چالش کشیده شدن نقش ایران در منطقه و تضعیف آن، از زمان ورود قدرت‌های بیگانه فرامنطقه‌ای، و تقویت رقبای آن در منطقه بوده است. «سیاست‌های بریتانیا در خلیج فارس همواره در راستای تضعیف ایران به‌عنوان قدرت بزرگ منطقه و شکل‌دهی به واحدهای سیاسی کوچک‌تر و وفادارتر برای تضعیف جمهوری اسلامی ایران بوده است» (Hunter, 2017: 21).

استمرار و ادامه چنین سیاست‌هایی از سوی برخی قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل به‌خوبی در دوران قاجار، پهلوی اول و دوم و همچنین جمهوری اسلامی قابل پیگیری و تحلیل خواهد بود. تلاش در راستای تضعیف قدرت و جایگاه ایران در منطقه و تقویت رقبای ایران بدست قدرت‌های بین‌المللی مانند بریتانیا، تشدید و تعمیق مولفه‌هایی مانند «تنهایی تاریخی» ایران را به‌همراه داشت که با ورود به عرصه سیاست‌گذاری خارجی تلاش می‌نمود تا جایگاه و کرامت متناسب با تاریخ و تمدن ایران را بازگردانده و از آن حفاظت نماید. پیوستن بسیاری از کشورهای منطقه به سیاست تضعیف ایران و به حاشیه راندن این کشور از نظم و نظام منطقه‌ای نیز منجر به تشدید چنین مولفه‌هایی در ضمیر ناخودآگاه جمعی و به تبع آن، سیاست‌های خارجی و منطقه‌ای ایران شد. تلاش برای تضعیف ایران از سوی کشورهای منطقه در دوران پهلوی دوم، خود را در حمایت کشورهای عربی از شکل‌گیری انقلاب در ایران نشان می‌دهد. «به‌طور کلی کشورهای عرب منطقه، به این دلایل از انقلاب ایران حمایت می‌کردند: ۱- افزایش مشکلات داخلی ایران بعد از انقلاب ۲- کاهش نقش منطقه‌ای ایران ۳- تصور بدست آوردن سه جزیره ۴- تصور اینکه

^۱. Oriana Fallaci

با از میان رفتن پادشاهی ایران (که رابطه خوبی با اسرائیل داشت) کفه عربی ترازو در منطقه تقویت خواهد شد ۵- حکومت اسلامی و کمتر ملی‌گرا ممکن است برخی تغییرات تاریخی مانند تغییر نام خلیج فارس را پذیرا باشد» (Hunter, 2017: 14). سیاست تضعیف ایران در دوره جمهوری اسلامی، افزایش بی‌سابقه یافت و قدرت‌های نظام بین‌الملل با همکاری کشورهای منطقه‌ای (چه در قالب واکنش به سیاست‌های جمهوری اسلامی و یا کنش)، تلاشی مستمر را انجام داده‌اند که جایگاه و نقش ایران در نظم و نظام منطقه‌ای تا حد ممکن به حاشیه رانده شده و ایران تضعیف شود. از همین منظر، بخشی از سیاست‌های جمهوری اسلامی در قبال نظم و نظام منطقه‌ای نیز بر این اساس شکل گرفته است تا مانع از تضعیف خود شده و جایگاه و نقش ایران در این نظم و نظام را بازگرداند. همین امر منجر به بازتولید سیاست‌هایی مشابه در دوران جمهوری اسلامی شده است که بنیان و پایه برخی از آنها تحت تاثیر همان مولفه‌های فرهنگ راهبردی مذکور است. از همین منظر است که برخی از تحلیلگران بر این باور هستند که «میان فرهنگ راهبردی شاه و دوران بعد از انقلاب می‌توان یک استمرار مشخصی را مشاهده کرد بالاخص در مقوله تسلط منطقه‌ای» (Eisenstadt, 2015: 2).

دولت‌های مختلف روی کار آمده در دوران پس از انقلاب نیز اگرچه همگی ذیل گفتمان اسلامگرایی فعالیت کرده‌اند اما مشی و راهبردهای متفاوتی در حوزه سیاست خارجی و منطقه‌ای درپیش گرفته‌اند. نکته قابل توجه این است که در نهایت، فعالیت تمامی آن دولت‌ها به نقطه صفر پیشین بازگشت کرده و فضای منطقه‌ای به نوعی شکل گرفته است که در آن، همان ادراک پیشین و بازتولید مولفه‌های فرهنگ راهبردی رخ دهد. ایران در همین دوران، خود را کشوری «بدون شریک استراتژیک»، «مظلوم و قربانی شده»، «تحت نظم ناعادلانه بین‌الملل»، «قدرتی بزرگ»، «نیرویی خیر در مقابل شرهای بیرونی»، «محصور میان دشمنان»، «سرزمینی آرمانی» همراه با «پشتیبانی خداوند از آن» و ... می‌بیند که باید برای بازگشت دوباره به جایگاه، کرامت و نقش متناسب خود، مبارزه نماید. «استراتژی مهار دوجانبه که هدفش انزوای ایران و عراق بود، اگرچه بعدها تغییر پیدا کرد اما ایران به میزان زیادی از معماری نظم امنیتی، اقتصادی و ... منطقه‌ای، بیرون گذاشته شد» (Colleau, 2016: 39). تلاش و خواست جمهوری اسلامی، به میزان زیادی، بازگشت به این نظم منطقه‌ای و ایفای نقش متناسب با ایران است و اکثر اقدام‌های تقابلی یا تعاملی آن نیز در همین راستا انجام می‌گیرد و در عین تفاوت در برخی اهداف، استراتژی‌ها و تاکتیک‌ها، دارای تداوم با دوره پیشین نیز هست. «اگر یک امر مشترک میان پهلوی و جمهوری اسلامی وجود داشته باشد، خواست و اراده آن برای تبدیل شدن به قدرتی بزرگ در عرصه بین‌المللی است. عدم شک و تردید در نداشتن متحد واقعی در میان ابرقدرت‌ها نیز ادامه همان امر مشترک و تداوم آن میان دو حکومت است» (Amin, 2017: 153-154).

بدین ترتیب، تشدید به حاشیه راندن و تضعیف ایران در دوران جمهوری اسلامی، منجر به تشدید مولفه‌های فرهنگ راهبردی مرتبط با کسب جایگاه متناسب برای ایران به مثابه قدرتی بزرگ یا ابرقدرت منطقه شد که با صورتی اسلامی و مرتبط با دال مرکزی گفتمان حاکم بر ایران در این دوران، خود را به تصویر کشیده و به عرصه عمل درآورد. «مادام که ایران از ترتیبات منطقه‌ای بطور سیستماتیک کنار گذاشته شود، همسایگان باید انتظار یک سیاست دفاعی از جانب ایران را داشته باشند» (Amirahmadi, 1993: 8). این واکنش از سوی هر کشوری که دارای عوامل ثابت و غیرثابتی مانند ایران در یک منطقه باشد، و کشورهای دیگر در راستای تضعیف و کاهش نقش آن تلاش نمایند، طبیعی است. تلاش برای بازگشت به جایگاه و کسب نقش قدرت بزرگ در منطقه و جهان توسط ایران، امر و روندی است که در طول تاریخی نه چندان کوتاه، تحت تاثیر مولفه‌های فرهنگ راهبردی ایران، خود را بازتولید و با توجه به تجربیات عمیق تاریخی و همچنین نوع کنش قدرت‌های بزرگ جهانی و کشورهای منطقه، تشدید و تعمیق یافته است. فوکویاما بر همین اساس عنوان می‌نماید که «گروه تحقیر شده‌ای که درصدد اعاده کرامت خویش است، به مراتب احساسی‌تر از افرادی عمل می‌کند که به دنبال سود اقتصادی هستند» (Fukuyama, 2019: 22).

اگر مولفه‌های فرهنگ راهبردی ایران بار دیگر مرور شود، مشخص خواهد شد که تقدیر ایران، مرکز جهان بودن و محل نزاع آخرین نبرد میان خیر و شر در نظم کیهانی و سپس ظهور منجی و شکل‌گیری آرمانشهر است. بدین ترتیب، تقدیر این است که ایران، قدرتی بزرگ، امپراتوری یا هژمون بوده و قدرت و عرصه عمل و کنش ایران باید متناسب با جایگاه آن در «نظم کیهانی» باشد. محل نزاع آخرین نبرد میان خیر و شر و سرزمین پیروزی و برقراری خیر مطلق، ظهور منجی و شکل‌گیری آرمانشهر، نمی‌تواند جایگاهی در میان قدرت‌های بزرگ جهان نداشته باشد. از این منظر، تلاش برای به حاشیه راندن ایران در نظم و نظام منطقه‌ای، نتیجه‌ای جز تداوم درگیری و عدم ثبات نخواهد داشت. اما از سوی دیگر، دال مرکزی گفتمان حاکم بر ایران در دوره پس از انقلاب و به تبع، آن مفصل‌بندی و تعریف دال‌های دیگر و هدف‌گذاری‌های راهبردی کشور چهره‌ای ژانوسی به خود گرفته و «ایران» را از دال مرکزی گفتمان، خارج ساخته است. همانگونه که عنوان شد، عوامل برآمده از این موضوع، در زمره گسست‌ها دسته‌بندی خواهد شد و تا زمانی که این چهره ژانوسی نتواند خود را با بستر تاریخی و فرهنگی-تمدنی این مرز و بوم منطبق سازد، بسیاری از کژکارکردی‌های راهبردی نیز ادامه خواهد داشت.

نتیجه‌گیری

هدف مقاله حاضر شناخت و واکاوی بنیان و ریشه برخی از سیاست‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی و علت شباهت بعضی از آنها با سیاست‌های منطقه‌ای ایران در دوره‌های گذشته بود. به

همین دلیل تلاش شد نشان داده شود که علیرغم تغییر در دال مرکزی گفتمان حاکم بر ایران در دوران بعد از انقلاب و به تبع آن، تغییر در مفصل‌بندی‌ها، میدان‌گفتمانی، زنجیره‌های هم‌ارزی و مواردی از این دست، تعداد نه چندان کمی از سیاست‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی به همان سبک و سیاق سابق اما در قالبی متفاوت ظاهر و بازتولید شده است. این استمرار را می‌توان ناشی از تاثیر سه دسته متغیر دانست که عبارتند از: ۱- متغیرهای تاثیرگذار ثابت (مانند اندازه و یا ژئوپولیتیک کشور) ۲- متغیرهای فرهنگ راهبردی و ۳- متغیرهای بیرونی. متغیرهای فرهنگ راهبردی ایران متغیرهایی هستند که نشأت گرفته از ایران باستان، تشیع، تجربیات تاریخی، اسطوره‌ها و ... هستند و در طول زمان خود را بازتولید نموده‌اند اما بیشترین یا عیان‌ترین تاثیر خود را ساخت هدفی در راستای کسب جایگاه و نقشی متناسب با تاریخ و تمدن ایران در نظام بین‌الملل و منطقه گذاشته‌اند. بررسی نسبت و تاثیر میان مولفه‌های فرهنگ راهبردی ایران با بنیان برخی از سیاست‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی نشان‌دهنده آن است که برخی از این سیاست‌ها علیرغم ظاهری متفاوت، بر پایه همان منطق و ادراکی بنیان گذاشته شده‌اند که از زمان‌های دور، در سیاست منطقه‌ای دولت‌های حاکم بر ایران تعریف و به کار گرفته شده‌اند. قاب و قالب‌های متفاوت این سیاست‌ها ارتباط نزدیکی را با دال مرکزی گفتمان جمهوری اسلامی دارد اما بنیان‌های ادراکی و راهبردی، تقریباً ثابت باقی مانده است. بدین ترتیب، تاثیر گسست و پیوست‌های فرهنگ راهبردی ایران، در دو حوزه گفتمانی و ادراکی-هوتی بازیگران، منجر به شکل‌گیری چهره‌ای ژانوسی در سیاست منطقه‌ای جمهوری اسلامی شده است که در عین گسست، پیوست نیز محسوب می‌شود که خود را در چهره و صورتی متفاوت بازتولید کرده است.

References

1. Ahmadi, Zh., Zargar, A. (2019). The Wave of Psychology in International Relations. *International Studies Journal (ISJ)*, 15(3), 49-64. **(In Persian)**
2. Amin, C. (2017). Surveying the Sheikdoms of the Persian Gulf (1966-1973): Newspaperman Abbas Mas'udi and the Construction of Iranian Nationalism in Foreign Policy. In: Litvak, M. (Ed): *Constructing Nationalism in Iran: From the Qajars to the Islamic Republic*, New York: Routledge.
3. Amirahmadi, H. (1993). Iran's Foreign Regional Policy. Translated by Alireza Tayeb, *Political & Economic Ettelaat*, 73-74, 3-8. **(In Persian)**
4. Blumer, H. (1969). The Methodological Position of Symbolic Interactionism. In:

- Blumer, H. (ed): *Symbolic Interactionism: Perspective and Method*, New Jersey: Prentice Hall, 1-60.
5. Booth, K. (1990). The Concept of Strategic Culture Affirmed. In: Jacobsen, C. (ed): *Strategic Power: USA/USSR*, London: MacMillan.
 6. Car, E. H. (1967). *What Is History*, London: Penguin Books.
 7. Colleau, M. (2016). Iran's Janus-Faced US Policy: The Rouhani Administration Between Continuity and Change, Opportunity and Constraint. In: Akbarzadeh, S. and Conduit, D. (eds): *Iran in the World: President Rouhani's Foreign Policy*, New York: Palgrave Macmillan.
 8. Dehghani Firouzabadi, J. (2014). *The Cycles of Discourse in the Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran (from Bazargan to Rouhani)*, Tehran: Mokhatab. **(In Persian)**
 9. Dehghani Firouzabadi, J. (2009). National Resources of Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran. *Politics*, 39(3), 221-246. **(In Persian)**
 10. Eisenstadt, M. (2015). *The Strategic Culture of the Islamic Republic of Iran: Religion, Expediency and Soft Power in an Era of Disruptive Change*, New York: Marine Corpse University.
 11. Fallaci, O. (1979). *Interview with History*. Translated by Pirouz Maleki, Tehran: Amirkabir. **(In Persian)**
 12. Forest, M. (2003). *Compellence and Strategic Culture of Imperial Japan: Implication for Coercive Diplomacy in the Twenty-first Century*, New York: Praeger Publisher.
 13. Fukuyama, F. (2019). *Identity: The Demand for Dignity and the Politics of Resentment*, Translated by Rahman Ghahremanpour, Tehran: Rozaneh. **(In Persian)**
 14. Gary, C. (1999). Strategic Culture as Context: The First Generation of Theory Strikes Back. *Review of International Studies*, 25(1), 49-69.
 15. Hiro, D. (2018). *Cold War in the Islamic World: Saudi Arabia, Iran and the Struggle for Supremacy*, Oxford: Oxford University Press.
 16. Hunter, Sh. (2017). Iran's Policy Toward the Persian Gulf: Dynamics of Continuity and Change. In: Bahgat, G., Ehteshami, A., Quilliam, N. (eds): *Security and Bilateral Issues Between Iran and Its Arab Neighbours*, London: Palgrave Macmillan.
 17. Jorgensen, M., Phillips, L. (2013). *Discourse Analysis as Theory and Method*, Translated by Hadi Jalili, Tehran: Ney. **(In Persian)**
 18. Katzenstein, P. J. (2011). *The Culture on National Security: Norms and Identity in*

- World Politics*. Translated by Hadi Semati, Tehran: Institute for Strategic Culture. **(In Persian)**
19. Laclau, E., Chantal, M. (1985). *Hegemony and Socialist Strategy: Toward a Radical Democratic Politics*, London: Verso.
 20. Lantis, J. (2009). Strategic Culture and Tailored Deterrence: Bridging the Gap Between Theory and Practice. *Contemporary Security Policy*, 30(3), 467-485.
 21. Lantis, J. (2002). Strategic Culture and National Security Policy. *International Studies Review*, 4(3), 87-113.
 22. Lord, C. (1985). American Strategic Culture. *Comparative Strategy*, 5(3), 269-293.
 23. Maleki, A. (2003). Decision-Making Process in Iranian Foreign Policy. *Strategy*, 9(27), 81-109. **(In Persian)**
 24. Moshirzadeh, H. (2013). *Development in International Relations Theories*, Tehran: Samt, Seventh Edition. **(In Persian)**
 25. Naghibzadeh, A. (1999). The Impact of National Culture on Foreign Policy: The Case of the Islamic Republic. *Foreign Policy Journal*, 13(3), 637-650. **(In Persian)**
 26. Safa, Z. (2008). *Epic in Iran*, Tehran: Amirkabir, Eighth Edition. **(In Persian)**
 27. Savant, S. (2013). *The New Muslims of Post-Conquest Iran*, Cambridge: Cambridge University Press.
 28. Soleymani, Gh., Dehghani Firouzabadi, J. (2015). Semantic and Institutional Dimensions of Decision Making in the Foreign Policy of the Islamic Republic. *Theoretical Policy Research*, 16(1), 71-100. **(In Persian)**
 29. Vasilis, M. (2009). Strategic Culture: A Reliable Tool of Analysis for EU Security Development?. *Center for European Policy Studies*, 12(2), 30-54.
 30. Zarif, M.J., Sajadieh, M. (2014). Formulation of Expediency Discourse in the Foreign Policy of the Islamic Republic. *Political Knowledge*, 10(20), 103-148. **(In Persian)**